

خدا حافظی با دبیر کل

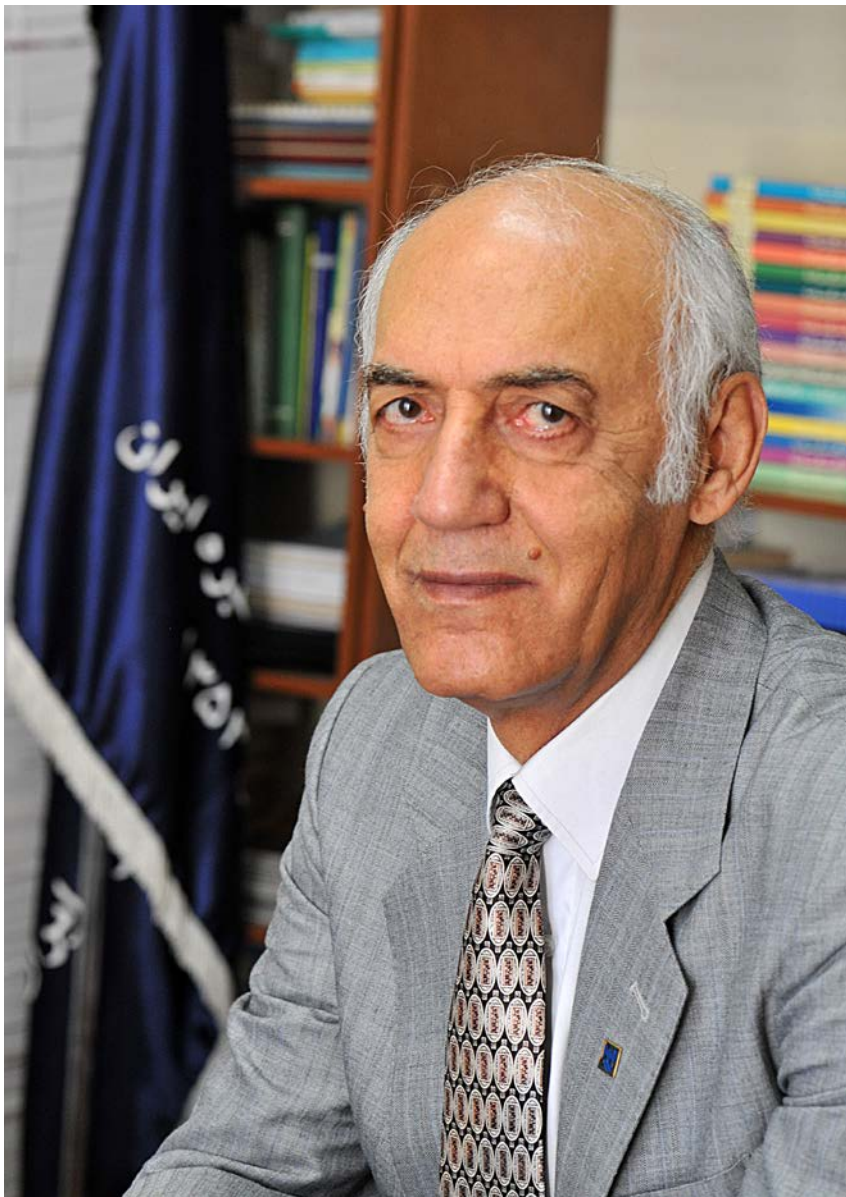
کسانی که در دو دهه‌ی گذشته گذرشان به دفتر انجمن حسابداران خبره‌ی ایران در خیابان استاد نجات‌اللهی افتاده است، حتماً چهره‌ی باصلابت و در عین حال مهربان‌اش را دیده‌اند و احتمالاً با گشاده‌رویی چند جمله‌ای با او هم‌کلام شده‌اند. ۲۸۳ تن از این افراد وقتی در شامگاه دوشنبه، ۳۰ دی ۱۳۹۲، در پایان مجمع عمومی عادی سالانه‌ی اعضای انجمن، از برگزاری مراسم تودیع وی پس از هجده سال تلاش خستگی‌ناپذیر خبردار شدند یکپارچه به پا خواستند و با کف‌زدن‌های ممتد خود وی را بدرقه کردند. مجتبی آزادبان، خبرنگار حسابدار، در این شماره نزد محمد منیری، دبیر کل پیشین انجمن حسابداران خبره‌ی ایران، رفته است و پای صحبت‌های او نشست است که به مناسبت خدا حافظی و تودیع محمد منیری تنظیم شده است.

آقای منیری از خودتان و خانواده‌تان بگویید.

آذر ۱۳۱۸ در بروجرد به دنیا آمدم. دو پسر و چهار نوه‌ی پسر دارم. پسر بزرگام، رامین، در آمریکا زندگی می‌کند و تحصیلات‌اش کارشناسی‌ارشد رایانه (گرایش سیستم) است. او در شرکت بزرگی در آن‌جا کار می‌کند و سه تا پسر دارد. پسر دیگرم، روزبه، مهندسی پزشکی خوانده است و یک شرکت واردات وسایل پزشکی دارد. پدرم از ملاکان بروجرد بود و به تجارت اشتغال داشت. چیزهایی برای ما به ارث گذاشت ولی واقعیت این است که هنوز نتوانسته‌ام به آن‌جا بروم تا ببینم وضعیت آنها به چه صورتی است. یک برادر و چند خواهرم هم زیاد دنبال این قضیه نبوده‌اند. افرادی هستند که روی این املاک کار می‌کنند و ارتزاق می‌کنند و ما هم خوشحال‌ایم که این‌ها استفاده می‌کنند. بنابراین، هر چیزی تاکنون داشته‌ام حاصل دسترنج خودم بوده است. البته گاهی اوقات زمانی که پدرم در قید حیات بود کمک‌هایی به من می‌کرد ولی عمده چیزهایی را که به دست آورده‌ام حاصل زحمات خودم و همسرم بوده است.

چطور شد به رشته‌ی حسابداری علاقه‌مند شدید؟

چون پدرم تاجر بود، موقعی که در بروجرد درس می‌خواندم یک حسابدار داشتیم که به صورت سیاق دفاترش را می‌نوشت. به او گفتم چرا به صورت سیاق می‌نویسی؟ کتاب حسابداری دوطرفه الان هست و می‌توانی تلاش کنی به صورت حسابداری دوطرفه بنویسی. البته خودم حسابداری بلد نبودم. گاهی اوقات که پیش پدرم می‌رفتم ببینم اوضاع و احوال‌اش چگونه است، دفاترش را ورق می‌زد. مدتی بعد دیدم آن حسابدار خوب کارش را انجام می‌دهد و یواش یواش به حسابداری علاقه‌مند شدم.



تحصیلات تان چیست؟

دیپلم را در بروجرد گرفتم. بعد به تهران آمدم. از ۱۳۴۱ تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه ملی ایران (سابق) - که بعدها به دانشگاه شهید بهشتی تغییر نام داد - آغاز کردم؛ و ۱۳۴۴، در رشته‌ی اقتصاد، از آن دانشگاه دانش‌آموخته شدم. البته، بعدها با تطبیق واحد مدرک بانکداری را نیز گرفتم. در آن زمان بسیاری افراد مشتاق بودند که بروند و این دانشگاه نوبنیاد - که تازه از مهر ۱۳۳۹ دانشجو پذیرش کرده بود - را ببینند. من هم با این که در کنکور دانشگاه‌های دولتی پذیرفته شده بودم برای تحصیلات عالی به آن جا رفتم. چون استادان آن دانشگاه همگی از استادان بنام بودند. یادم هست که حسابداری را با دکتر عزیز نبوی گذراندم. ایشان تازه اصول حسابداری جلد ۱ و ۲ را نوشته بود. با آقای پرویز نبوی هم کلاس داشتم. کلاس‌های خوب و منسجمی بودند. به شخصه خیلی از آنها استفاده کردم.

آقای منبری شنیده‌ایم در جوانی کشتی‌گیر بوده‌اید. کمی از چهره‌ی کمتر شناخته‌شده‌تان بگویید.

در دوران دبیرستان ورزش می‌کردم. مدتی کشتی می‌گرفتم و فوتبال هم بازی می‌کردم. وقتی که به تهران آمدم هم در یک مسابقه‌ی کشتی دانشجویی که در سالن ورزشی پارک شهر بود، کشتی می‌گرفتم. مدتی بود که تمرین نکرده بودم ولی با این حال به فینال رسیدم. در فینال به کسی خوردم که یک وزن از خودم بالاتر بود. با هم سرشاخ که شدیم او جایی من را گیر انداخت. در آن وضعیت آن قدر به کمرم فشار آورد که در همان حالت به وی گفتم تو برنده‌ای فقط کمر من را بی‌خیال شو! می‌دانم که قوی‌تر از من هستی. به هر حال، دوم شدم. ولی به حدی کمر آسیب دید که این آخرین کشتی من شد. دو سال پیاپی کمر درد شدید داشتم. آثارش هنوز هم هست.

از دوران دانشجویی تان خاطره‌ای دارید؟

خاطره‌ای که از آن دوران دارم این است که آن زمان در پایان دوره‌ی کارشناسی می‌بایست تز ارائه می‌دادیم. بنابراین، من متنی را ترجمه کردم. سپس، به من گفتند که مثلاً روز شبیه برای دفاع بیا. استاد من روز شبیه حضور نداشت. این شد که به من گفتند دوشنبه بیا، ولی اگر باز استادت نیامد ما خودمان کار تو را راه می‌اندازیم. دوشنبه هم رفتم و دیدم که استاد نیامد. گفتند، خب بنشین ما خودمان این کار را انجام می‌دهیم. من در حال ارائه بودم که یک‌باره استاد وارد شد و با ناراحتی گفت که تو کار را با من می‌گیری و بعد به این جا جواب می‌دهی؟ برو که رد شدی! آن زمان هم من در موقعیتی بودم می‌خواستم ازدواج کنم و

به این دفاعیه نیاز داشتم. می‌خواستم با استاد صحبت کنم ولی دیدم خیلی عصبانی است. رفتم و هفته‌ی بعد آمدم و جریان را با یک واسطه به وی توضیح دادم. وی هم به من گفت، خب تنبیه شدی؟ گفتم، من که از اولش هم تنبیه شده بودم! پس از آن، همه‌ی کتاب را از من پرسید و گفت مثل این که کاملاً وارد هستی.

خاطره‌ی دیگری از آن دوران یادم هست. زمانی که دانشگاه ملی ایران (سابق) را راه انداخته بودند یک روز همه‌ی دانشجویان را به محل آن جا بردند و یک روز تمام روی زمین دانشگاه کار کردیم. برای ساختن دانشگاه کارگری کردیم. آن موقع در دانشگاه‌ها به گردش علمی خیلی اهمیت می‌دادند و نظام دانشگاه‌ها بسیار منظم بود.

کار حرفه‌ای را از چه زمانی آغاز کردید؟

من در آن زمان چون کارآموزی هم گذرانده بودم، با این که تقریباً کار حرفه‌ای زیادی وجود نداشت، در آن دوران سه چهار جا طالب من بودند. من هم ترجیح می‌دادم بهترین را انتخاب کنم. آن زمان یک اداره‌ی دولتی بود که می‌خواست حسابرس بگیرد؛ بنابراین، تصمیم گرفتم در آزمون استخدامی آن اداره شرکت کنم. حدود ۸۰۰ نفر امتحان دادند که من نفر سوم شدم. شش نفر هم بیشتر نمی‌خواستند. کارم را در آن جا آغاز کردم. هم‌ااش کار حسابرسی بود. من حدود ۳۰ سال آن جا بودم و دوره‌های مختلف مالی را اعم از حسابداری، حسابرسی و ... گذراندم. خودم هم ترجیح می‌دادم این دوره‌های آموزشی حرفه‌ای را بگذرانم تا این که به دنبال گرفتن مدرک دانشگاهی باشم. در محل کارم چون من بیشتر از دیگران کار می‌کردم برای حدود سه تا چهار سال به عنوان بازرس قانونی تعاونی مسکن - که خیلی تعاونی بزرگی بود - انتخاب شدم و حساب‌ها و صورت‌های مالی‌شان را بررسی می‌کردم. تا این که احساس کردم باید یک کار بیرون از اداره هم برای بعد از ساعت کاری داشته باشم. در همان زمان با آقای بهروز وقتی که از استادان بسیار خوب حسابداری در ایران است آشنا شدم و عصرها غالباً با ایشان همکاری می‌کردم.

همان دوران، یک آقای به نام مهدوی بود که از حسابداران بسیار با سابقه به شمار می‌رفت و از معاونان شرکت نفت آن زمان بود. وی حسابدار بسیار خوبی بود. یک روز به من زنگ زد که یک کاری را گرفته‌ام و بیا با هم کار کنیم. در آن زمان من حسابداری را خوب می‌دانستم ولی در ارتباط با سیستم کار نکرده بودم. ایشان به من گفت به تو ساعتی حقوق می‌دهم. من هم گفتم که حقوق برای من مهم نیست، فقط می‌خواهم کار یاد بگیرم. شروع به کار کردیم. گاهی ساعت ۴ که برای کار می‌رفتم ساعت ۱۱ شب کارمان تمام می‌شد. خودش هم چون کارش در وزارت نفت بود ساعت ۴ به

آن جا می‌آمد. آن کار ۲ ماه طول کشید. آخر کار با من تسویه حساب کرد و در نهایت دیدم یک پاکت به من داد. پاکت را نگاه کردم و احساس کردم به نظر سنگین می‌رسد. گفتم آقای مهدوی من برای پول کار نکرده‌ام و فقط قصدم کار یاد گرفتن بوده است. پاکت را که باز کردم دیدم ۱۵۰۰ تومان داخل پاکت است. آن ۱۵۰۰ تومان خیلی برای من ارزش داشت. الان اگر ۱۰۰ میلیون تومان هم به من بدهند ارزش آن ۱۵۰۰ تومان را برایم ندارد. بعدها که با آقای وقتی در کانون حسابداران رسمی ایران آغاز به همکاری کردیم، این سیستمی که آقای مهدوی به من یاد داد خیلی برای ام راه‌گشا بود. این کار در تدریس هم خیلی به دردم خورد و اندوخته‌های ام را در کلاس‌های اتاق بازرگانی پیاده کردم.

آغاز همکاری شما با نهادهای حسابداری ایران از چه زمانی بود؟

مدتی بعد از آغاز همکاری پاره‌وقت‌ام با آقای بهروز وقتی کانون حسابداران رسمی ایران آغاز به فعالیت کرد و آقای وقتی در آن جا به عنوان دبیرکل انتخاب شد. بنابراین، از من هم خواست مدتی با ایشان همکاری کنم. این همکاری هم بیشتر عصرها بود. آن زمان تنها کارمند تمام‌وقت دبیرخانه‌ی کانون یک منشی بود که از صبح می‌آمد. ما در آن جا گزارش‌های حسابداران رسمی را بررسی می‌کردیم. تا این که در ۱۳۶۰ کانون حسابداران رسمی ایران رسماً منحل شد. بعد از تأسیس جامعه‌ی حسابداران رسمی ایران هم من به‌عنوان حسابدار رسمی به عضویت این جامعه درآمدم ولی به دلیل مشغله‌ی کاری انجمن هیچ‌وقت فرصت نشد کار حسابرسی انجام بدهم.

فعالیت‌های آموزشی خود را از چه زمانی آغاز کردید؟

بعد از انحلال کانون حسابداران رسمی ایران آغاز به تدریس کردم. مدتی بعد از ظهرها تدریس می‌کردم. سپس، با کلاس‌های مشترک انجمن حسابداران خبره‌ی ایران و اتاق بازرگانی آشنا شدم. یادم هست در همین اتاق جلسات انجمن که الان هستیم با آقایان پرویز گلستانی و هوشنگ خستویی که همیشه آنان را از استادان خودم قلمداد می‌کنم صحبت کردیم و قرار شد من کلاس‌ها را ادامه بدهم. به مرور من را به اتاق بازرگانی فرستادند که کلاس‌ها در آن جا تشکیل می‌شد.

از چه سالی همکاری خود با انجمن حسابداران خبره‌ی ایران را آغاز کردید؟

من سال ۱۳۷۵ بازنشسته شدم. آن زمان آقای مجید میراسکندری که دبیرکل انجمن بود غالباً می‌آمد برای

این که حساب‌های مرکز آموزش اتاق بازرگانی را بررسی کند و برای آن صورت‌های مالی تنظیم کند. ایشان به من گفت که به انجمن بیایم. البته من از ۱۳۶۸ عضو انجمن بودم و انجمن را به خوبی می‌شناختم. به هر حال، مدتی بعد از ظهرها به آقای میراسکندری کمک کردم. یک باره متوجه شدم من را برای دبیرکلی انجمن پیشنهاد کرده‌اند.

وضعیت انجمن در آن زمان چگونه بود؟

در آن زمان تعداد اعضای انجمن حدود ۱۰۰۰ نفر بود. اما الان می‌بینیم که اعضای انجمن بیش از ۶ هزار نفر است. در آن دوران از نظر منابع مالی بودجه‌ی انجمن در سطح بسیار پایینی بود. بسیار گرفتار بودیم. بارها پیش می‌آمد اعضای شورای عالی انجمن از جیب خودشان به انجمن کمک مالی می‌کردند. همه‌ی تلاش ما این بود که استقلال انجمن را حفظ کنیم و از جایی کمک مالی نگیریم که وابسته بشویم. الان به جرات به شما می‌گویم از زمانی که دبیرکل انجمن شده‌ام تاکنون کوچک‌ترین کمک مالی از هیچ جایی نگرفته‌ایم. فقط متکی به اعضای مان، برگزاری سمینارها، و نیز مرکز آموزش حسابداران خبره بوده‌ایم.

هدف‌گذاری شما برای ورود به انجمن چه بود؟

چون قبلا در کلاس‌های آموزشی اتاق بازرگانی درس می‌دادم با انجمن ارتباط داشتم. می‌دانستم که انجمن آینده‌ی خوبی خواهد داشت. دوست داشتم کاری برای انجمن بکنم. همان طور که می‌دانید اگر مملکت حسابدار نداشته باشد از لحاظ نگهداری حساب‌ها هیچ چیزی نخواهد داشت. ولی، حسابداران باید در همه حال پشتیبان داشته باشند. خب پشتیبان حسابداران چه نهادی است؟ شرکت‌ها که نمی‌توانند پشتیبان حسابداران باشند. آنها فقط از حسابدار کار می‌گیرند. فکر کردم انجمن می‌تواند این خلاء را پر کند. از این نظر به انجمن آمدم و گفتم که می‌توانم کاری را برای انجمن انجام دهم. من ۱۸ سال انجمن بودم. شاید در این مدت ۶ ماه هم مرخصی نرفتم. تلاش کردم کلا در انجمن باشم. بیشتر جلسات، کمیته‌ها، و شوراها را بودم. شب‌ها اکثر ساعت ۸ یا گاهی اوقات ۱۰ شب به خانه می‌رفتم. علاقه‌ی خاصی به انجمن دارم. آن را مانند بچه‌ی خودم دوست دارم. همیشه تلاش کرده‌ام کارهایی در انجمن انجام بدهم که من را ارضا کند. این را هم بگویم که کارمندان انجمن بسیار افراد صمیمی‌ای هستند. یعنی از پایین‌ترین تا بالاترین همه انسان‌های شریف و خوبی هستند. اعتقادم این است که کسی که این جا می‌آید اگر هم خواست زمانی از این جا برود باید با خوشحالی بیرون برود. همه‌ی پرونده‌های اعضایی که می‌خواستند عضو انجمن شوند حدود سه یا چهار بار روی

میز من می‌آمد، تا موقعی که برای آزمون عضو عادی یا حسابدار مستقل کارهای‌اش انجام شود. بنابراین، تقریباً می‌توانم بگویم پرونده‌ی بیشتر این ۶ هزار عضو را مطالعه کردم و با آنان صحبت کردم. قدیمی‌ها و آن حدود ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ عضو ابتدایی هم که بیشترشان رفقای خودم بوده‌اند. با متقاضیان جدید هم حتی‌الامکان مصاحبه‌ی کوچکی ترتیب می‌دادم تا پیش از رفتن‌شان به کمیته‌ی پذیرش صحبت کوچکی با آنان داشته باشم. خدا را شکر تا حالا هم اعضای ما کمتر مشکل پیدا کرده‌اند. شاید در همه‌ی سال‌هایی که این جا بودم، ۵ یا ۶ نفر از اعضای انجمن شکایت داشتند. از همان ۵ یا ۶ نفر هم دست آخر که بررسی کردیم دیدیم شکایت مهمی نبوده است. خدا را شکر به همین دلیل کمیته‌ی رسیدگی به شکایات انجمن اصلاً فعال نیست؛ چون باید شکایت داشته باشید تا کمیته دایر شود.

الان فعالیت کمیته‌های پذیرش چه اندازه است؟

کمیته‌ی پذیرش اعضای عادی هر دو هفته یک بار تشکیل می‌شود. کمیته‌ی پذیرش اعضای مستقل هم تقریباً هر یک ماه یک بار تشکیل می‌شود. کمیته‌ی حسابداران مستقل ۱۱ عضو دارد که باید حتماً ۶ نفر از آنان در جلسه حضور داشته باشند. خب، چون کسی که می‌آید و می‌خواهد حسابدار مستقل شود باید حتماً مورد تایید این کمیته قرار بگیرد و باید توانایی انجام کار فنی داشته باشد. به همین دلیل گاهی اوقات اعضای کمیته‌ی پیش از یک ساعت از وی می‌پرسند تا این اطمینان به دست آید که آن فرد حداقل اطلاعات را داشته باشد.

کمی از تاریخچه‌ی انجمن بگویید.

حتماً شما و اعضا تاریخچه‌ی انجمن را می‌دانید که به چه صورت بوده است و چه کسانی قدم جلو گذاشتند و انجمن را به این جا رساندند. همه‌ی این افراد واقعا قابل تقدیر هستند، چون خیلی زحمت کشیدند و فعالیت‌های بسیار گسترده‌ای کردند. حتی برای ثبت انجمن تلاش‌های بسیاری انجام شده است. وقتی انجمن به ثبت رسید تعداد اعضای انجمن خیلی کم بود. در آغاز با ۳۴ نفر شروع شد و به مرور ارتقا پیدا کرد. انجمن در دوران استقرار از نظر مالی خیلی در مضیقه بود. تا این که به مرور سمینارها را برگزار کردیم. آن موقع هم مجله‌ی حسابدار منتشر می‌شد ولی بیشتر هزینه برای انجمن داشت، چون آگهی بسیار کمی داشتیم. تا این که تعداد اعضای انجمن بیشتر شد و حق عضویت‌ها را بالا بردیم. البته این را بگویم که در این میان برگزاری سمینارها خیلی به انجمن کمک کرد. انجمن تا به حال حدود ۳۶ سمینار برگزار کرده است. ۲۳ سمینار در زمانی برگزار شد که من دبیرکل

بودم. در دوران مسئولیت‌ام همیشه دبیر اجرایی سمینارها بودم. می‌دانید که مشکلات برگزاری یک سمینار چقدر زیاد است. شکر خدا توانستیم انجمن را روی پای خودش نگه داریم.

از راه‌اندازی مرکز آموزش حسابداران خبره (PACT) بگویید.

همیشه این بحث بود که چرا انجمن مرکز آموزش ندارد. در این راستا، تلاش‌ها برای گرفتن مجوز آموزشی دوره‌های CIMA آغاز شد. ولی خب ارائه‌ی این آموزش‌ها یک مرکز آموزش می‌خواست. راه‌اندازی مرکز آموزش هم نیاز به جا داشت تا ما بتوانیم دانشجوی بگیریم و دوره‌ها را برگزار کنیم. یادم هست روزی که مشخص شد باید برای CIMA دانشجوی بگیریم جایی برای برگزاری آزمون نداشتیم. بنابراین، برنامه‌ریزی کردیم با دانشگاه صنعت نفت این کار را انجام بدهیم. ما یک سال در اختیار گرفتیم تا از دانشجویانی که برای آزمون آمده بودند امتحان بگیریم. دست کم ۲۰۰ نفر در این آزمون شرکت کردند، چون واقعا روی CIMA شناخت داشتند. از بین آنان افرادی پذیرفته شدند که حداقل زبان انگلیسی‌شان خوب بود و توانایی‌های اولیه را برای گذراندن این دوره داشتند. سپس، برگزاری کلاس‌ها آغاز شد. دو سه سال گذشت و طی این مدت هم تعداد دانشجویان اضافه می‌شد، تا این که یک روز جمعه، که من به آن جمععی سیاه می‌گویم، طبقه‌ای که در دانشگاه صنعت نفت برای برگزاری کلاس‌ها به ما داده بودند با انفجار کنتور برق تقریباً هم‌هش سوخت. حتی گاو صندوقی هم که آن جا داشتیم به طور کامل از بین رفت. این حادثه به حدود ۱۰ سال پیش برمی‌گردد. یادم هست آقای دکتر مهدی مرادزاده‌فرد استاد همان کلاس بود. خدا رحم کرد که کلاس تعطیل شده بود و استاد و دانشجویان پایین آمده بودند و نزدیک در خروجی بودند که انفجار رخ داد. خب، ما همان کلاس را هم دیگر از دست دادیم. بنابراین، مترصد این بودیم که یک جایی را داشته باشیم. خیلی بررسی کردیم. البته پول چندانی هم نداشتیم. نمی‌خواستیم از جایی هم اعتباری بگیریم. بانک‌ها هم می‌گفتند که باید چیزی برای رهن داشته باشید که بتوانید وام بگیرید.

یک روز در انجمن نشستیم بودیم و به این مسئله فکر می‌کردیم که آقایان علی مستاجران و رضا مستاجران زنگ زدند و گفتند که ما یک جایی را پیدا کرده‌ایم که می‌توانیم برای انجمن بخریم. بنابراین، گفتند فردای آن روز حدود ۱۱ صبح بیایید دفتر ما. فردای آن روز من و آقایان غلامرضا سلامی و هوشنگ خستویی به دفتر آقایان علی و رضا مستاجران رفتیم. برادران مستاجران واقعا پشتوانه‌های بزرگی برای انجمن بوده‌اند. می‌دانید

که آنان از موسسان سازمان حسابرسی هم بودند و اکنون می‌بینیم که این سازمان چه خدمات ارزش‌مندی به جامعه‌ی حسابداری ایران ارائه می‌کند. یادم هست در آن روز یک پیرمرد به آن جا آمد، نشست و گفت خانه‌ای قدیمی دارم که بر خیابان استاد نجات‌اللهی و خیابان اراک قرار دارد، می‌خواهم آن را بفروشم و آقای مستاجران گفته است که بیایم صحبتی برای فروش داشته باشیم. ابتدا اعلام کرد برای این ساختمان قیمت ۸۵۰ میلیون تومان به من پیشنهاد داده‌اند. آن زمان ۸۵۰ میلیون پول خیلی زیادی بود. ما گفتیم چنین پولی نداریم. سرانجام، با ۵۵۰ میلیون تومان راضی‌اش کردیم. فروشنده گفت، فقط به خاطر این که قرار است مرکز آموزش بشود با این قیمت قبول می‌کنم. قرار شد که ۵۰ روز دیگر برای ثبت سند به محضر برویم. به هر مشقتی بود این پول را تهیه کردیم و به همراه آقایان غلامرضا سلامی و مهدی مرادزاده‌فرد به محضر رفتیم. شاید باورتان نشود؛ ولی شی که سند را گرفتیم از ذوق و خوشحالی خوابام نمی‌برد. بعد از خرید ساختمان مانده بودیم که این ساختمان قدیمی را چگونه بازسازی کنیم. دوستان یک پیمانکار را معرفی کردند که به ما گفت حدود ۳۰۰ میلیون تومان خرج دارد تا بتوانیم آن را برای کلاس‌های مرکز آموزش آماده کنیم. در حین انجام این کار گرفتار مسئله‌ی شهرداری هم شدیم، چون پیمانکار زمانی که شروع به تخریب کرد مامور شهرداری آمد و تازه در دسرهای ما با شهرداری شروع شد. حدود سه چهار هفته پشت سر هم صبح به شهرداری می‌رفتم و عصر برمی‌گشتم. البته از حق نگذیرم، در شهرداری هم خیلی‌ها به ما کمک کردند تا این که توانستیم این کار را به سرانجام برسانیم. برای گرفتن جواز اداری این ساختمان هم در دسرهای زیادی کشیدیم ولی سرانجام با ۳۵۰ میلیون تومان سر و ته آن را جمع کردیم؛ آن هم با قسطی کردن این مبلغ، و چک دادن، و ... در این مسیر خیلی‌ها به ما کمک کردند که از همه‌ی آنان سپاسگزاری می‌کنم. در آن روزها یادم هست هرگاه گرفتار می‌شدیم به آقای سلامی می‌گفتم و ایشان هم با دل و جان به هر راهی که ممکن بود مشکل را برطرف می‌کرد. الان هم شورای عالی در نظر دارد اگر بشود با منابع حاصل از فروش ساختمان مرکز آموزش یک زمین آموزشی خریداری شود و هم دبیرخانه‌ی انجمن و هم مرکز آموزش یک جا متمرکز شوند و برای توسعه‌های آینده فضای بیشتری باشد. محل فعلی دبیرخانه‌ی انجمن استیجاری است. البته مالک این جا به ما لطف دارد ولی به هر حال باید برای آینده برنامه‌ریزی شود.

وضعیت فعلی انجمن چگونه است؟

تقریباً می‌توان گفت الان که می‌خواهم این سازمان

را منتقل کنم، هر چیزی سر جای خودش است و هیچ مشکلی وجود ندارد. ما در این سال‌ها با مسائل مختلفی روبرو بوده‌ایم. مثلاً، در ارتباط با بحث مالیات توانستیم این جا را از دادن مالیات معاف کنیم. البته این را باید بگویم که ما از اعضای مان خیلی انتظار داریم. هر هفته حدود ۳۰ الی ۴۰ نفر به اعضای انجمن افزوده می‌شوند. بعضی از اعضا دو یا سه سال حق عضویت خود را پرداخت می‌کنند و ما دیگر آنان را نمی‌بینیم. الان بیش از ۲ هزار عضو هستند که حق عضویت سنوالتی دارند. اگر این اعضا حق عضویت خود را پرداخت کنند انجمن می‌تواند قدم‌های بیشتری بردارد. اگر این حق عضویت‌های عقب‌افتاده پرداخته شود انجمن می‌تواند بسیاری از برنامه‌های خود را محقق کند. انجمن اصلاً از مرکز آموزش حسابداران خبره مبلغی دریافت نمی‌کند، چون هدف این است که اگر چیزی هست برای توسعه‌ی آینده‌ی انجمن و مرکز آموزش در همان جا بماند. ولی آن چه مسلم است این که باید اعضا به فکر توسعه‌ی انجمن باشند. با این وضعیت نمی‌توانیم از انجمن استفاده‌ی خوبی داشته باشیم. همه‌ی اعضای شورای عالی که من با آنان کار کرده‌ام دل‌شان برای انجمن می‌تپد. مثلاً، می‌بینم که آقای سلامی همیشه در هر شرایطی دل‌اش با انجمن است؛ آقای خستویی هم همین طور. آقای خستویی بسیار بسیار به انجمن بها می‌دهد. ایشان مرد بزرگی در حرفه است. باید به این انسان‌های بزرگ بها بدهیم. بدون این قدیمی‌ها انجمن، انجمن نخواهد بود. بنابراین، باید به آنان احترام گذاشت. باید تلاش کنیم در مجامع انجمن آن چه را مردم از یک انجمن حرفه‌ای انتظار دارند رعایت کنیم. در مجامع گاهی مطالبی مطرح می‌شود که اصلاً شایسته‌ی انجمن نیست. در گذشته این مسائل اصلاً مطرح نبود. ولی متأسفانه به تازگی این مسائل دارد ایجاد می‌شود. من از این مسائل خیلی می‌ترسم. به خاطر این که کسانی این جا را نگه داشته‌اند باید به آنان احترام گذاشت. نباید به خاطر بعضی مسائل جزئی به این صورت پرخاشگرانه صحبت کرد. گاهی اوقات این اتفاق‌ها من را زجر می‌دهد و شب‌ها نمی‌توانم بخوابم. من انجمن را مثل بچه‌ی خودم بزرگ کردم. همه‌ی تلاش من این بود که هزینه‌های انجمن را به حداقل برسانم. البته باید به کسانی که کار می‌کنند پرداخت شود. ما با توجه به وضعیت‌مان پرداخت می‌کردیم. شما حساب کنید همین مجله خیلی هزینه دارد. ما پرداخت هزینه‌ها را با گرفتن آگهی‌های مجله تامین می‌کنیم. پولی بابت خرید مجله به انجمن پرداخت نمی‌شود؛ تماماً هزینه است. فقط آگهی‌ها است که می‌تواند ما را نگه دارد. بعضی‌ها نمی‌خواهند این مسائل را بدانند یا این که می‌دانند و نمی‌خواهند عنوان کنند. انجمن روی فعالیت دیگران است که روبراه شده

است. بنابراین، اعضای انجمن همه باید کمک کنند که بشود انجمن را به جایی رساند.

در این مدت کاری بوده است که دوست داشتید انجام بدهید و عملی نشده باشد؟

ما خیلی دوست داشتیم کارهای انجمن و برنامه‌های پیش روی انجمن به انجام برسد، ولی وضعیت به گونه‌ای است که امکان دارد همه چیز به دست نیاید. در این ۱۸ سال دوست داشتم این زمینی را که مورد نظرمان است بخریم، ساختمان بنا شود، انجمن و مرکز آموزش را به آن جا ببریم و همه در یک جا جمع شوند. سپس خوابگاه و باشگاه و بگذاریم و ... من دوست داشتم این برنامه‌ها انجام شود. ولی، متأسفانه امکانات نداشتیم.

اعتقاد دارم اگر همین ۶ هزار عضو پشتیبان انجمن باشند و انجمن را واقعاً پشتیبانی کنند، خیلی چیزها را که به دلیل نبود امکانات نتوانستیم به انجام برسانیم می‌توانیم به سرانجام برسانیم. مثلاً، اعضا اگر فقط حق عضویت خودشان را به موقع پرداخت کنند خیلی مشکلات حل می‌شود، چیزی هم اضافه نمی‌خواهیم. همیشه آرزویم این بوده است بتوانیم همه‌ی ارکان انجمن را در یک جا جمع کنیم. یک مجتمع برای این کار داشته باشیم تا وقتی عضوی به انجمن می‌آید و تابلوی بزرگ انجمن حسابداران خبره‌ی ایران و دیگر مراکز انجمن را یک جا می‌بیند، برایش لذت‌بخش باشد. من خیلی آرزو داشتم بتوانم برای انجمن کاری انجام دهم، و مثلاً باشگاهی داشته باشیم که اعضا بتوانند در آن جا یک جای بنوشند، با هم صحبت داشته باشند، و ... ولی امکانات‌اش فراهم نشد. هنوز هم می‌دانم که همه‌ی اعضای شورای عالی انجمن همین آرزوها را دارند و دوست دارند چنین مجتمع آبرومندی ایجاد شود. هنوز در حال پیدا کردن زمین مناسب برای این کار هستند. مهم پیدا کردن زمین مناسب است و بقیه‌ی کارها دیر یا زود بالاخره انجام خواهد شد. اگر من ۲۰ سال جوان‌تر بودم مسلم بدانید به دنبال این قضیه می‌رفتم و آن را به سرانجام می‌رساندم. امیدوارم کسانی که الان در انجمن خدمت می‌کنند، مانند اعضای شورای عالی و دبیرکل انجمن، دنبال این قضیه را بگیرند و به نتیجه برسانند. من آرزو می‌کنم که باشم و این مجموعه ایجاد شده باشد و بتوانم ببینم و آن را ببینم.

پیشنهاد شما به اعضا چیست؟ آنان چه کاری برای

ارتقای انجمن می‌توانند انجام دهند؟

کسی که عضو انجمن می‌شود با یک ایده‌ای به این جا می‌آید. همین کارت عضویتی که از انجمن می‌گیرد می‌تواند موقعیت او را در حرفه مقداری بالا ببرد. ما می‌گوییم این رابطه نباید به همین جا ختم شود. این عضو

باید بیاید و آموزش‌های مستمر ببیند. اعضا باید مقداری هم خودشان را جای گردانندگان انجمن بگذارند و به این فکر کنند که امورات انجمن چگونه می‌گذرد. چگونه باید این انجمن سر پا نگه داشته شود و ارتقا پیدا کند. اعضا باید مستمرا حق عضویت‌شان را پرداخت کنند و از این راه از انجمن پشتیبانی کنند. یا مثلا، در مجامع انجمن حضور پررنگ‌تری داشته باشند. ما مجمع برگزار می‌کردیم، و به رغم این که ۶ هزار عضو داریم، نمی‌توانستیم ۲۰۰ نفر را جمع کنیم. در حالی که شما می‌بینید که دبیرخانه‌ی انجمن برای گرد آوردن اعضا از ارسال نامه، پیامک، تا ایمیل، و تلفن، و ... همه‌ی ابزارها را به کار می‌برد.

از خاطرات تلخ و شیرین خود در دوران حضور در انجمن بگویید

من در مدت حضورم حدود ۲۳ سمینار در انجمن برگزار کردم. دبیرخانه‌ی انجمن برای برگزاری یک سمینار تقریبا ۳ ماه درگیر است. من چون دبیر اجرایی سمینارها بودم همه‌ی مسئولیت‌های اجرا بر عهده‌ی من بود. زمانی که سمینار انجام می‌شد و به پایان می‌رسید و همه‌ی حضار از آن جا بیرون می‌رفتند برای چند لحظه می‌نشستم و فکر می‌کردم و خدا را شکر می‌کردم که این سمینار هم به خوبی به پایان رسید. چون خیلی مسئولیت سنگینی است. همه‌اش فکرم این بود که خدایا در این جا اتفاقی رخ ندهد که من شرمند شوم. همیشه وقتی سمینار تمام می‌شد آخرین نفری بودم که مکان سمینار را ترک می‌کردم، و آن روز بسیار شاد بودم و لذت می‌بردم که سمینار به سلامت به پایان رسید.

چنین لذتی را هم در زمان افتتاح مرکز آموزش حسابداران خبره پیدا کردم. آن روز جزو بهترین خاطرات من است. واقعا شادم کرد. چون دیدم بالاخره کاری انجام شد. اگر این کار آن زمان انجام نمی‌شد پول آن به مرور خرج می‌شد و از بین می‌رفت.

حتی گاهی اوقات که ما در شورای عالی کارمان به جر و بحث می‌کشید وقتی به خانه می‌رفتم شاد بودم چون می‌دانستم همه‌ی این جر و بحث‌ها در شورا به این ختم می‌شود که کاری برای انجمن انجام شود.

ما یک زمانی برای سرمایه‌گذاری همان پس‌انداز مختصر انجمن به دنبال خرید سهام رفتم. حدود دو سال بود که مرتبا این سهام کاهش پیدا می‌کرد. من همیشه ناراحت این مسئله بودم. ولی خوشبختانه بعدا جبران شد و حتی سود خوبی هم کردیم. یا یکی دیگر از لحظات تلخ من این بود که گاهی اوقات برای یک سمینار برنامه‌ریزی می‌کردیم ولی در آخرین لحظه یکی از سخنران می‌گفت که من به این سمینار نمی‌روم. می‌ماندم که چه کار باید بکنیم. این از تلخ‌ترین لحظات برای من بود. یا مثلا

جایی که برای سمینار گرفته بودیم کافی نبود که همه‌ی حضار بنشینند و غذا بخورند. من می‌دیدم که غذای‌شان را در دست گرفته‌اند ولی جا برای نشستن و خوردن غذا ندارند. در آن لحظات واقعا زجر می‌کشیدم و ناراحت می‌شدم.

در این مدت در انجمن حرفی یا بحثی پیش آمده است که باعث ناراحتی تان شود؟

گاهی اوقات اتفاقاتی می‌افتاد. ولی برای این که آن اتفاق بدتر نشود تلاش می‌کردم سکوت کنم. بعضی مواقع حرف زور شنیدم ولی تلاش کردم زیاد دلخور نشوم. درون‌ام اذیت شد ولی دلخور نشدم. با طرف مقابل جوری خوش رفتاری کردم که خودش شرمند شده باشد. در زندگی‌ام به هیچ عنوان کینه‌ای نبوده‌ام. اتفاق افتاده است که برخورد طوری باشد که طرف مقابل فکر کند از دست‌اش ناراحت و ناراضی هستم ولی تلاش‌ام بر این بوده است که ملایمت پیشه کنم. کارکنان دبیرخانه‌ی انجمن هم اگر درخواستی از من داشتند که نتوانستم انجام بدهم ولی به آنان به گونه‌ای ثابت می‌کردم که اگر می‌توانستم این کار را انجام می‌دادم. البته در کارم سختگیر بودم چون اگر سختگیر نبودم کار جلو نمی‌رفت. ولی سختگیری را آن چنان نمی‌کردم که همکارم خیلی اذیت بشود.

تاکنون احساس کرده‌اید که از اعضای انجمن یا کارکنان دبیرخانه کسی از دست شما ناراحت شده باشد؟

فکر نمی‌کنم. البته این سوال را باید از آنان پرسید. ولی من همکاران‌ام را خیلی دوست داشتم. همیشه به آنان به عنوان اعضای خانواده‌ام نگاه می‌کردم. ممکن است که یکی از همکاران مثلا یک روزی دیر آمده باشد و تکرار هم کرده باشد، ولی صدای‌اش می‌کردم و به او می‌گفتم شما چرا این قدر تاخیر داشته‌اید؟ این جا یک ضوابطی دارد. ممکن است آن همکار در آن لحظه از دست من دلخور شده باشد. ولی تلاش می‌کردم تا آخر وقت نگذارم با دلخوری به خانه‌اش برود.

دلسوزترین عضو انجمن را چه کسی می‌دانید؟

نمی‌توانم مشخص کنم که چه کسی دلسوزترین بوده است. ولی واقعیت این است که کسانی که در شورای عالی انجمن در این مدت با آنان همکاری کردم و در خدمت‌شان بودم همه‌شان خوب بوده‌اند. گاهی اوقات است که واقعا گرفتاری‌هایی برای اعضا پیش می‌آید که آن گرفتاری‌ها باعث می‌شود نتوانند به انجمن بیایند. ولی واقعیت این است که آقای سلامی کسی است که تقریبا می‌شود گفت که همه‌ی کارهای خود را به خاطر انجمن کنار می‌گذارد.

آقایان هوشنگ خستویی، ابوالقاسم فخاریان، منصور شمس‌احمدی، مهدی مرادزاده‌فرد، و ... هم به همین گونه هستند. این افراد واقعا برای انجمن زحمت کشیده‌اند. حتی کارکنان انجمن خیلی اوقات بیشتر از حدشان کار می‌کنند. الان ما باید برای کارهای دبیرخانه‌ی انجمن حداقل ۲ برابر این کارمندان می‌داشتیم.

یک حسابدار ایرانی مورد ستایش تان را نام ببرید.

حسابداری را که خیلی مورد احترام من است و در همه‌ی کارها کاربرد است و در هر جایی که خدمت کرده است به نحو احسن کارش را انجام داده است آقای منصور شمس احمدی است. ایشان بی‌ریا کار می‌کند. البته بیشتر افرادی که می‌شناسم این گونه هستند. ولی شمس احمدی واقعا بی‌ریا کار می‌کند. هر موقع هم وی را می‌خواستیم در خدمت انجمن بود. آقای سلامی هم که واقعا همیشه مایه‌ی دلگرمی و پشت‌گرمی بود. همیشه سمینارهای انجمن را در نهایت ایشان می‌بندد. ارتباطات ایشان با دیگران بسیار خوب است و انجمن می‌تواند از این ارتباطات استفاده کند. هر کجا اسم سلامی است انجمن می‌تواند از نام‌اش استفاده کند. آقای خستویی هم انجمن را مثل بچه‌ی خودش دوست دارد. منتها به وی خیلی کم‌لطفی می‌شود. نباید این گونه باشد. خستویی انسان بزرگی است. یک زمانی وقتی خستویی در سازمان حسابرسی بود، تنها حامی انجمن ایشان بود. خیلی در ارتباط با انجمن و به خاطر انجمن با دیگران درمی‌افتاد. انجمن را بیشتر از همه جا دوست داشت. ولی خیلی به وی کم‌لطفی می‌شود. البته، در کل همه‌ی اعضای انجمن خوب هستند. من از همه‌ی آنان تشکر می‌کنم. هر موقع از هر کدام‌شان خواستم به جلسات بیایند بدون فوت وقت قبول کردند و آمدند و کمک کردند. دست یک‌یک‌شان را می‌بوسم.

صحبت پابانی؟

من هیچ وقت انجمن را ترک نمی‌کنم. انجمن مثل خانه‌ی دوم من است. هفده، هجده سال است، صبح که بیدار می‌شوم می‌گویم بروم انجمن؛ و زمانی که به خانه برمی‌گردم به هوای این که فردا به انجمن بیایم شاد هستم. دوستان خوبی در انجمن پیدا کرده‌ام که به همه‌شان افتخار می‌کنم. از کسانی که به انجمن خدمت کرده‌اند بسیار بسیار سپاسگزارم. از کارکنان انجمن خیلی راضی هستم. کارشان را بلدند. امیدوارم زمانی بشود که بتوانیم بیشتر به کارکنان انجمن برسیم. من همیشه در کنار انجمن هستم و اگر کاری باشد که بر عهده‌ی من بگذارند انجام می‌دهم. ولی دیگر الان نیاز دارم کمی وقتم آزادتر باشد.